

بوی کبرک ازین لغت نمی آید نیز
 سفید و صفت جهان بکشش کین
 کوشش کشتی که بسیل بفرمان میگوید
 روی جانان طلعی آینه را قابل ساز
 و وضعیت کفایت بشود و صد کج مبر
 بیشتر زانکه نشوی خاک که مرسد با

کفنی از حافظ مابوی وفا می آید
 آونین لغت باد که خوش روی می
 بحر با باو میکفتی حدس زار و مری
 قلم را آن زبان بود که گوید کس عشق
 دل اندر عشق بیلی سز و کار از عشق
 اما ای یوسف مصری که در سلطنت شوق
 بسو غمره عثمان دو بخش می داد کج
 جهان پیر غنار از ترجمه نیست محبت
 دین بازر اگر سود است با رویی که

دلقن الوده صوفی می نامند شیخی
 ای جهان دیده شدت قدم از سطل
 خواججه تقصیر مضر ماکل بجای موی
 زانکه هرگز کل نسین هدیه از کوی
 در ره عیش در آویز و زده پد پوی
 یکد و روزی سبزه زده میخانه پوی

کجوبان دل حافظ بهین ان یوفاینها
 که با فخر با بنیان کرده ترکان سمرقندی

سینه ما مال در تو امی در بنای
 نیز تا خاطر به آن ک سمرقندی ام
 چشم آسایش که دارد آبر هم ترزو
 زبیری که را کفتم برین جوان بنی کفایت
 سوختم و رجا چه بر او دست آتش کج
 در طریق عشق بار می آسایش کفایت
 اهل کار و نماز را در کوی رندان راه
 آوم خالی نمی آید در میخانه بدست

که کبر حافظ چه سینه پیش استغنی عشق
 کا مدربین طوفان نمایه لغت و آریابی

Copyright © King Fahd University